

مقدمه

چنانچه در شماره قبل اشاره شد، این سلسله نوشتار درصدد تبیین و تحلیل آراء کلامی ابن ابی‌الحدید در شرح وی بر فرمایشات گهربار امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه است که طی اولین نوشتار در شماره نخست فصلنامه نهج البلاغه به بررسی و نقد و نظر پیرامون نظریه این شارح بزرگ در بحث «لزوم و ضرورت وجود حجت در هر زمان» پرداخته شده و اینک برآنیم قطعه‌ای دیگر از شرح وی که درباره کلمات آن حضرت (ع) پیرامون جایگاه و منزلت عترت پیامبر (ع) است پردازیم و از روح مطهر و قدسی آن بزرگوار عاجزانه طلب داریم که توفیق درک صحیح و مستقیم آن سخنان گهربار را بر ما ارزانی داشته و از ظلمات جهل و کژفهمی با عنایت خاصه‌اش ما را رهائی بخشیده و به سرای امن و آرام حق و حقیقت رهنمون شود که انه ولی نعم.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه دوم در وصف اهل بیت (ع) چنین می‌فرماید:

«لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَزَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَيْدَاءُ هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِبَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْحَقُّ وَالْغَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي. وَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفَسِيحُ الْوَصِيَّةِ وَالْوِرَاقَةُ الْآنَ إِذَا رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ».

کسی از این امت را همسنگ و همزئ آل

(بخش دوم)

تفسیر کلمات ابن ابی‌الحدید

احمد نیلی

نهج البلاغه
ج ۱

۱۹۲ شماره ۲۰۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیامبر(ص) نتوان دید و نیز خوشه چین خرمن اهل بیت با آنان برابر نیست. دودمان پیامبر سنگ بنای دین و پشتوانه یقین‌اند. تندروان به میزان آنان بازگردند و کندروان سرانجام خود را به آنجا رسانند که راهی جز آن نیابند. ویژگی‌های رهبری از آن اهل بیت است و وصیت پیامبر دربارهٔ آنان، و میراث آنحضرت مخصوص ایشان است.

«لا یقاس بآل محمد. من هذه الأمة أحد و...»

دو وجه را احتمال می‌دهد.

در بیان وجه اول چنین می‌نویسد:

تردید نیست که شخص منعم (نعمت دهنده) برتر و والاتر است از شخص منعم علیه (کسی که نعمت بر او ارزانی شده است)، و بدیهی است که نزدیکان و



نگارندهٔ سخنان شارح محترم، در بسط این بخش از سخنان امیر مؤمنان(ع) را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهد.

مرحله اول:

در توضیح این سخن که چرا نمی‌توان احدی را با آل محمد(ص) قیاس کرد ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام امام علی(ع) که می‌فرماید:

خویشان پیامبر(ص) از بنی‌هاشم خصوصاً علی(ع) بر همه مخلوقات حق‌مندند، آن‌چنان حقی که قدر و منزلت آن قابل احصاء و سنجش نیست که آن هم نعمت هدایت‌گری ایشان و دعوت به اسلام است. پیامبر اسلام(ص) هر چند که امر هدایت خلق و دعوت به دین از آن اوست ولی نقش علی(ع) و جهاد و تلاش‌های ایشان در تحقق این اهداف بلند و والا جای

تردید و شک نیست. نعمت دیگر آن حضرت بر خلق، نعمت تعلیم احکام و تبیین حقائق دین است چرا که شخص عمر در این باره اذعان کرد که «لولا علی لهلك عمر» بدین معنا که اگر علی (ع) نمی بود همانا عمر در هلاکت قرار می گرفت.

کلمات شارح هر چند در این وجه از ساختاری متین برخوردار است، ولی بهر حال در بعضی موارد دچار لغزش شده است، لغزش هائی که هر کدام از آنها فی حد ذاته بزرگ و غیر قابل اغماض است و به مصداق قرآن:

«تَحْسِبُونَهُ هِيناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

شما آن را سبک و اندک می شمارید ولی نزد خدا بس عظیم و بزرگ است.

که ما ذیلاً به آن اشاره می نمائیم.

۱- از آنجا که ظهور کلام در بیان یک قضیه خارجی است بدین معنی که آن حضرت در بیان توصیف و تبیین جایگاه و منزلت افرادی خاص (چه در زمان خود و یا پس از خود) و با ویژگی و مشخصات خاصی می باشد، بنابراین فرد و یا افراد و یا عناوینی که در کلام شارح به عنوان مصداق این سخن طرح گردیده است همگان باید واجد اوصاف کمالی که در صدر و ذیل کلام ذکر آن رفته است بوده و آن اوصاف در وجود ایشان جمع و مجسم باشد. این اوصاف، بقدری بزرگ و دست نیافتنی است که جز با عنایت خاص و اراده الهی

هیچ راهی بر تحقق آن خصائص و ویژگی ها در هیچ انسانی وجود ندارد. اوصافی چون «محل اسرار الهی، مخزن علوم ربوبی، مرجع در احکام خداوند متعال، الگوئی در عمل و رفتار، رکن در دین و یقین» چگونه در توان دست یابی و چنگ اندازی آدمی است و آیا می توان به یقین خبر داد که چه کسی واجد این اوصاف است و یا چه کسی فاقد آن مگر به تعیین خدا. چگونه بشر می تواند بر مرکز اسرار الهی و خزائن علم ربوبی و مرجع احکام الهی و دیگر اوصاف و قوف حاصل کند تا بتواند انسانی را که جامع این ارزشهای الهی است بشناسد و بر او معرفت حاصل نماید. این خصلت ها تنها به عنایت خاص خدا میسر است و بدیهی است که تعیین ایشان جز با نص پیامبرش ممکن نمی شود.

حال با توجه به آنچه گذشت تطبیق عنوان «آل محمد» بر صرف نزدیکان و اقربای پیامبر آنگونه که شارح محترم بر آن اصرار دارد، چه وجهی دارد؟ آیا صرف خویشی و خویشاوندی و لو اینکه از بنی هاشم باشد، در احراز این مناصب بلند مرتبه کافی است؟ بلی آنچه را که شارح به آن تصریح کرده است و آن اینکه علی (ع) یکی از مصداق آن جایگاههای ویژه است، حرفی است بس متین و صحیح. چرا که اوصاف بیان شده در آن وجود ملکوتی بالعیان مشهود است ولی مدعا این است که

این اوصاف تنها در امیرمؤمنان علی(ع) و یازده فرزند بزرگوارش که به امر الهی توسط پیامبر(ص) تعیین گردیده است، تحقق عینی دارد. که این بحث جای خاص خود را می طلبد. بنابراین تطبیق عنوان آل محمد(ص) بر مطلق خویش و نزدیکان پیامبر(ص) بدون در نظر گرفتن آن اوصاف ویژه که در متن خطبه از آن سخن رفته است تطبیقی ناروا و ناصواب است.



۲- تعلیل در جمله دوم که فرمود: «لایسوی بهم من جرت فنهیم علیهم».

دلیلی است بر عدم تساوی. یعنی نمی توان آن حضرت را با دیگر معاصران خود مساوی قرار داد چرا که وی نعمت دهنده و دیگران نعمت گیرنده بودند. او نعمت حیات معنوی را ارزانی داشته و دیگران در پرتو نور هدایت وی نعمت حیات را باز یافتند و این کجا و آن کجا.

ولی باید توجه داشت که این تعلیل در واقع علت همان حکم است و شاید نسبت به جمله گذشته یعنی آنجا که می فرماید:

«و لایقاس بال محمد(ص) هذه الامه احد».

یک وجه علت باشد و نه منحصر در آن. اینکه نتوان دیگران را با آل نبی قیاس کرد از آن جهت است که قیاس واقع موضوعی ندارد. چرا که بین وجود و عدم چگونه می توان تصور و خیال مقایسه را نیز نمود. چه کسی می تواند مدعی دارندگی و برازندگی این ویژگی ها و کمالات شود تا در کفه دیگر قیاس نشسته و خود را با آن قلیل رفیع کمالات در سنجش قرار دهد. هیهات، هیهات و انی لهم بذلک.

اکنون با توجه به بیان فوق باید بر این نکته پای فشرده که لازمه این سخن این نیست که مصادیق عترت نبی(ص) باید در زمان ایراد خطبه حضور بالفعل و حیات دنیوی داشته باشند تا به حسب ظاهر نعمت های ایشان بر دیگران جاری شود و آنگاه قیاس و تساوی با دیگران بی معنا گردد. علاوه بر این مراد از «امه» در کلام آن حضرت امت اسلام است. بدیهی است که اهل بیت پیامبر(ص) که شأن ایشان، شأن هدایت و رهبری امت است، همواره نعمت از ایشان بر امت اسلام تا قیام قیامت ریزان است. بنابراین عترت نبی هر چند در زمانهای بعد و پس از قرون و اعصار پا به عرصه زندگی گذارند و هر چند نعمت ظاهری ایشان بر امت حاضر در دوران علی(ع) جاری نگردد، ولی بهر حال هیچ فردی از آحاد

امت اسلام را نتوان با ایشان مقایسه کرد چرا که واجد این اوصاف کجا و فاقد آن کجا.

بنابراین، نمی توان مدعی وجود قرینه ای گردید که بر اساس آن بتوان عنوان «آل محمد» را بر صرف خویشان و نزدیکان موجود در زمان پیامبر و علی(ع) تطبیق نمود.

اما بیان شارح در احتمال دوم نسبت به این کلام چنین است:

«و کذلک لماکان رسول الله (ص) رئیس الكل و المنعم علی الكل جاز الواحد من بنی هاشم».

عرب قبیله ای را که ریاست و زعامت از آن برخاسته باشد بر سایر قبایل برتر می شمارد. و از آنجا که رسول اکرم(ص) بر همگان ریاست دارد. بنابراین هر یک از بنی هاشم بویژه علی(ع) می توانند خود را به همین امتیاز با چنین سخنانی بستایند و خویشان و نزدیکان خود را برتر از دیگران بدانند. تا بدانجا که حق قیاس و سنجش را از دیگران نسبت به ایشان سلب نماید. علیرغم آشنائی ابن ابی الحدید با کلمات امام(ع) چنین تأویلی جای شگفتی و تأمل دارد. اینک جای این سؤال از شارح محترم وجود دارد که آیا طنین فریاد علی(ع) را به گوش نشنیده است که می فرمود:

«و لقد کنا مع رسول الله (ص) نقتل آباءنا و أبناءنا و إخواننا و أعمامنا و ما یزیدنا ذلک إلا إیماناً و تسلیماً».

ما که با پیامبر(ص) بودیم با پدران، پسران، برادران و عموهایمان می جنگیدیم، ولی این جنگ جز برایمان و تسلیمان چیزی نمی افزود. آیا با این کلام صریح و سخن رسا می توان فرموده علی(ع) را بر اساس آن عصیبت ها و آداب و رسوم قبیله گرایانه عرب تأویل نمود؟

آیا می توان بلندای این گفته را که «لایقاس بال محمد من هذه الامة احد» بر این محمل برد که چون محمد(ص)، رئیس همگان از قبیله بنی هاشم است پس هیچ گروه و قبیله ای حق تفاضل و حتی حق سنجش با بنی هاشم را ندارد؟

آیا بنی هاشم می تواند چنین ادعا کند که چون رئیس امت از ما میباشد، پس هیچگاه خود را در قیاس با ما قرار نباید داد؟ آیا این تأویل بدان معنا نیست که «آل محمد(ع)» خود کمال ذاتی ندارد و این کمالات که بر اساس آن نمی توانند مورد قیاس قرار گیرند، فقط به اعتبار هم قبیله ای و هم خویشی با پیامبر است؟

آیا این تفسیر در واقع نفی اوصاف و کمالات که در قبل و بعد این سخن برای ایشان ذکر کرده است نمی باشد؟

پس به نظر آنچه می توان گفت تنها اشاره به این کریمه قرآنی است که فرمود:

«أم یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله و لقد اتینا ال ابراهیم الکتاب و الحکم و النبوه و اتیناهم ملکاً عظیماً».

مقدمه

یکی از قالب‌هایی که شیعیان، فکر و اندیشه و نظام سیاسی مورد نظر خویش را در آن بیان می‌کردند، عهدنامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر بوده است. این عهدنامه از دیرباز مورد توجه شیعیان بوده و به همین دلیل، سیدرضی (قدس سره الشریف) به رغم آن که بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها را به صورت گزیده نقل کرده، در اینجا، متن کامل این عهدنامه را در کتاب شریف نهج البلاغه درج کرده است.

اهمیت این سند سبب شده است تا طی قرون گذشته، عالمان بسیاری بکوشند تا از این خطبه برای ارائه دیدگاه‌های خود درباره حکومت و چگونگی اداره آن استفاده کنند. علاقه خاص به این عهدنامه از آنجا آشکار می‌شود که نسخه‌ای از آن، به خط زیبای یاقوت مستعصمی (م ۶۸۹) خطاط معروف جهان اسلام، در کتابخانه خدیویه مصر برجای مانده است^(۱).

یکی از کهن‌ترین ترجمه‌های مستقل این عهدنامه، تحت عنوان فرمان مالک اشتر، از حسین علوی آوی شیعی است که آن را در سال ۷۲۹ به فارسی برگردانده است^(۲).

در عصر صفویه چندین ترجمه و شرح از این عهدنامه به نگارش درآمد که به ویژه شرح‌های نوشته شده، حاوی نکاتی درباره دیدگاه‌هایی شیعه در زمینه سیاست است.

عهدنامه

در ترجمه فرمان امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مالک اشتر

میرزا جهانگیرخان ناظم‌الملک ضیائی
تحقیق و تصحیح: رسول جعفریان

نهج البلاغه
ج ۱

شماره ۳ و ۲ ۱۹۷